



پویشگران آینده امیدبخش

گزارش سیاستی

آمریکا را از نو بخوانیم:

سیاست آمریکا را چه نیروهای می‌سازند؟

امیرپارسا گرمسیری

دانشجوی دکتری مطالعات آمریکای شمالی

دانشکده مطالعات جهان دانشگاه تهران

مهر ۱۴۰۵

www.paiaab.org

پایاب دانشگاهی

میز آمریکا

دیدگاه‌ها و نظرات مطرح شده در مقالات این بخش، بیانگر دیدگاه‌های نویسندگان آن‌هاست و لزوماً منعکس کننده مواضع موسسه پایاب نیست.

مقدمه

روابط ایران و آمریکا طی چهار دهه گذشته عمدتاً از دریچه تقابل امنیتی، تحریم، بازدارندگی، مناقشات منطقه‌ای و اختلاف بر سر تعریف تهدیدها و منافع دو کشور تحلیل شده است. در این چارچوب، توجه به سیاست خارجی دولت آمریکا و مواضع رئیس‌جمهور مستقر، طبیعتاً اهمیت زیادی داشته است.

اما یکی از ضعف‌های مهم در تحلیل سیاست آمریکا در ایران، تقلیل سیاست این کشور به کاخ سفید و شخص رئیس‌جمهور است؛ گویی تغییر رئیس‌جمهور به‌تنهایی به معنای تغییر محیط تصمیم‌گیری آمریکا است. این در حالی است که سیاست خارجی آمریکا محصول تعامل مجموعه‌ای از نیروهاست: رئیس‌جمهور و دولت، کنگره، احزاب، انتخابات و انتخابات مقدماتی، افکار عمومی، رسانه‌ها، گروه‌های ذی‌نفوذ، اندیشکده‌ها، نخبگان سیاسی و دانشگاهی، منافع اقتصادی و انرژی، تحولات اجتماعی و جمعیتی و در نهایت محدودیت‌هایی که ساختار سیاسی آمریکا بر تصمیم‌گیرندگان تحمیل می‌کند. از این منظر، تحول جمهوری‌خواهی معاصر یکی از مهم‌ترین متغیرهای سیاست داخلی آمریکاست، اما تمام مسئله نیست.

اگر تهران بخواهد در دهه آینده تصویری واقع‌بینانه‌تر از محیط تصمیم‌گیری آمریکا داشته باشد، لازم است از مطالعه دولت‌ها و اشخاص عبور کرده و به مطالعه ساختار، نیروها، شبکه‌ها و روندهای سیاست داخلی آمریکا روی آورد. در این چارچوب، شناخت جریان‌های جدید در حزب جمهوری‌خواه اهمیت ویژه‌ای پیدا می‌کند؛ نه از این جهت که یک حزب آمریکایی را ذاتاً مطلوب‌تر از حزب دیگر فرض کنیم، بلکه به این دلیل که جمهوری‌خواهی در حال تحول است و بخشی از این تحول می‌تواند بر تعریف منافع آمریکا، میزان مداخله خارجی و در نتیجه آینده روابط واشنگتن با تهران اثر بگذارد.

۱. جمهوری‌خواهان دیگر همان جمهوری‌خواهان گذشته نیستند

حزب جمهوری‌خواه امروز را نمی‌توان به‌سادگی با محافظه‌کاری دوران جنگ سرد یا نومحافظه‌کاری مسلط بر بخش‌هایی از سیاست خارجی آمریکا در دهه‌های ۲۰۰۰ و ۲۰۱۰ یکی دانست. در درون جریان راست آمریکا، گرایش‌های متفاوتی درباره نقش آمریکا در جهان، هزینه مداخلات خارجی، رابطه با متحدان، چین، روسیه، اسرائیل و ایران شکل گرفته است. در این چارچوب، دست‌کم سه گرایش قابل تفکیک است:

نخست، محافظه‌کاران مداخله‌گرا و حامی تعهدات خارجی آمریکا؛

دوم، جریان America First و ملی‌گرایی محافظه‌کارانه؛

سوم، محافظه کاران لیبرتارین و طرفداران محدودسازی مداخله خارجی.

در این تقسیم‌بندی، چهره‌هایی مانند تد کروز، مارکو روبیو و لیندسی گراهام^۱ در طیف نخست، دونالد ترامپ، جی‌دی ونس و تاکر کارلسون در طیف دوم، و رند پال و توماس مَسی در طیف سوم قرار گرفته‌اند. البته این تقسیم‌بندی نه یک طبقه‌بندی رسمی حزب جمهوری خواه است و نه به معنای قرارگرفتن قطعی افراد در یک اردوگاه ثابت. مرزهای میان این جریان‌ها سیال است و یک سیاستمدار می‌تواند در موضوعی مداخله‌گرا و در موضوعی دیگر مخالف مداخله نظامی باشد. همچنین دسته چهارمی شامل محافظه کاران تندرو و اهل تئوری توطئه مانند نیک فوئنتز و جکسون هینکل را می‌توان به دسته‌بندی فوق افزود. این کنش‌گران و اینفلوئنسرهای راست افراطی غالباً ضد صهیونیسم و مخالف نفوذ اسرائیل در امور داخلی ایالات متحده اند و در کنار گروه دوم و سوم هر روز بر تعداد حامیان‌شان افزوده می‌شود، در حالی که میزان محبوبیت جمهوری خواهان گروه اول سیری نزولی دارد. با این حال، ارزش این تقسیم‌بندی در آن است که نشان می‌دهد عبارت کلی «جمهوری خواهان ضدایران هستند» از نظر تحلیلی کافی نیست.

پرسش دقیق‌تر این است: کدام جریان جمهوری خواه، با چه تعریفی از منافع آمریکا، در چه موضوعی و تحت چه شرایطی چه سیاستی در قبال ایران را ترجیح می‌دهد؟ همین تغییر پرسش، می‌تواند نقطه آغاز رویکرد تازه‌ای در مطالعه سیاست آمریکا باشد.

۲. America First؛ فرصتی برای بازتعریف برخی نقاط گفت‌وگو

یکی از مهم‌ترین تحولات در سیاست خارجی جناح راست آمریکا، افزایش اهمیت گفتمان America First است. این رویکرد سیاست خارجی را بیش از گذشته از زاویه هزینه و فایده آن برای جامعه و منافع مستقیم آمریکا ارزیابی می‌کند. بنابراین پرسش‌هایی مانند هزینه جنگ برای مالیات‌دهندگان آمریکایی، خطر گرفتارشدن در جنگ‌های طولانی، هزینه استقرار نیروها در خارج و تأثیر بحران‌های خارجی بر اقتصاد و امنیت آمریکا اهمیت بیشتری پیدا می‌کنند. اما نباید میان این رویکرد و «مخالفت با هرگونه اقدام نظامی» یا «تمایل به توافق با ایران» رابطه‌ای قطعی برقرار کرد.

ممکن است یک سیاستمدار با جنگ‌های طولانی مخالف باشد، اما در عین حال درباره برنامه هسته‌ای ایران، موشک‌ها یا نقش منطقه‌ای جمهوری اسلامی موضع سختگیرانه‌ای داشته باشد و در شرایط خاص حتی از اقدام نظامی حمایت کند.

بنابراین، برای تهران، مسئله اصلی نباید یافتن «جمهوری خواهان دوست ایران» باشد؛ بلکه باید نقاطی را شناسایی کرد که تعریف برخی جریان های جدید آمریکایی از منافع ملی، با منافع ایران همپوشانی پیدا می کند. کاهش هزینه جنگ های طولانی، ثبات منطقه ای، امنیت انرژی، امنیت کشتیرانی، جلوگیری از اشاعه سلاح های کشتار جمعی و کاهش نیاز به استقرار گسترده نیروهای آمریکایی در منطقه، نمونه هایی از این نقاط بالقوه هستند.

در واقع، اگر آمریکا و ایران در برخی مسائل اختلاف اساسی داشته باشند، می توان پرسید آیا اختلاف در «اهداف» الزاماً به معنای اختلاف در همه «روش ها» است یا خیر. برای نمونه، ممکن است دو طرف درباره رفتار منطقه ای ایران اختلاف داشته باشند، اما درباره ضرورت جلوگیری از یک جنگ منطقه ای گسترده نیز منفعت مشترک داشته باشند. این همان جایی است که دیپلماسی مبتنی بر منافع می تواند جایگزین تلاش برای توافق ایدئولوژیک شود.

۳. مسئله اسرائیل؛ از «لابی» به تحلیل چندلایه

یکی از نکاتی که در بخشی از ادبیات سیاسی ایران بارها مطرح شده، این است که نفوذ لابی های طرفدار اسرائیل، به ویژه AIPAC^۲، مانع شکل گیری روابطی مبتنی بر منافع متقابل میان ایران و آمریکا می شود. تحول در جناح راست آمریکا این فرضیه را ارزشمندتر از گذشته می کند که مورد بازبینی قرار گیرد؛ اما نه به این معنا که مسئله را حل شده تلقی کنیم.

نکته مهم این است که حمایت از اسرائیل همچنان در بخش مهمی از ساختار سیاسی آمریکا، از جمله در کنگره، ریشه ای دوحزبی دارد. برای مثال، در سال ۲۰۲۶ کنگره حمایت امنیتی قابل توجهی از اسرائیل را تصویب کرد و این حمایت با همکاری جمهوری خواهان و دموکرات ها همراه بود.

از سوی دیگر، حتی AIPAC در سال ۲۰۲۶ در کنار حمایت از فشار نظامی و امنیتی علیه ایران، از استفاده از این فشار برای دستیابی به یک توافق با ایران سخن گفته است؛ البته توافقی با شروط بسیار سختگیرانه درباره برنامه هسته ای، موشکی و نقش منطقه ای ایران. بنابراین، مسئله را نباید به این صورت ساده کرد که «AIPAC مانع توافق است» یا برعکس، «ظهور *America First* نفوذ AIPAC را از میان برده است».

پرسش دقیق تر این است که در سیاست ایران، وزن رابطه آمریکا و اسرائیل، لابی های طرفدار اسرائیل، کنگره، افکار عمومی، محاسبات امنیتی آمریکا و جریان های جدید محافظه کارانه چگونه با یکدیگر ترکیب می شوند؟ از این

منظر، تحول جمهوری خواهی می تواند یک متغیر مهم باشد، اما نه یک متغیر جادویی که سایر عوامل را از معادله حذف کند.

۴. قرابت های فرهنگی؛ یک ظرفیت بالقوه، نه یک همسانی سیاسی

یکی دیگر از حوزه هایی که نیازمند مطالعه جدی تر است، نقاط همپوشانی فرهنگی و ارزشی میان بخش هایی از جامعه ایرانی و برخی جریان های محافظه کار آمریکایی است. جامعه ایرانی یکدست نیست. در میان ایرانیان، طیف های ملی گرا، مذهبی، سکولار، لیبرال، محافظه کار و چپ گرا وجود دارند و نمی توان برای همه آنان یک مجموعه ارزش مشترک تعریف کرد.

با این حال، ممکن است در برخی مسائل، میان بخشی از جامعه ایرانی و برخی جریان های محافظه کار آمریکایی نقاط همپوشانی وجود داشته باشد؛ از جمله اهمیت خانواده، هویت ملی، حاکمیت ملی، سنت های فرهنگی، نقش دین در زندگی اجتماعی یا نگاه محتاطانه تر نسبت به برخی موضوعات فرهنگی.

همچنین موضوعاتی مانند مهاجرت و سیاست های مرزی یا مباحث مربوط به حقوق و نقش خانواده و مسائل مرتبط با هویت جنسیتی می توانند در میان بخشی از جامعه ایرانی و بخشی از محافظه کاران آمریکایی محل گفت و گو باشند. اما این موارد نباید به «همسانی ارزشی» یا «همگرایی سیاسی» تعبیر شوند. به بیان دقیق تر، همپوشانی در یک موضوع فرهنگی الزاماً به معنای همسویی در سیاست خارجی نیست. همین تفکیک اهمیت دارد؛ زیرا اگر ایران بخواهد از چنین ظرفیت هایی برای ارتباط با جامعه و نخبگان آمریکایی استفاده کند، باید از تبدیل آنها به یک پروژه ایدئولوژیک پرهیز کند.

۵. تغییر فضای سیاسی در میان بخشی از ایرانیان و ایرانی آمریکایی ها

یکی دیگر از متغیرهایی که ارزش مطالعه دارد، تغییر فضای سیاسی در میان بخشی از مخالفان جمهوری اسلامی، به ویژه نسل های جوان تر است. در سال های اخیر نشانه هایی از فاصله گرفتن بخشی از این جریان ها از گفتمان های چپ و پیشرو آمریکایی و افزایش توجه آنان به ملی گرایی، حاکمیت ملی و برخی ارزش های محافظه کارانه دیده می شود. این روند نباید به کل مخالفان جمهوری اسلامی یا جامعه ایرانی تعمیم داده شود و برای ارزیابی دقیق آن به داده های منظم و مستقل نیاز است.

با این حال، داده‌های موجود درباره ایرانی‌آمریکایی‌ها نشان می‌دهد که فاصله سیاسی میان این جامعه و جمهوری‌خواهان به اندازه گذشته بدیهی نیست. در نظرسنجی ملی PAAIA³ در سال ۲۰۲۴، ۴۱ درصد از پاسخ‌دهندگان گفتند احتمالاً یا قطعاً به دونالد ترامپ رأی خواهند داد، در حالی که این رقم برای کاملاً هریس ۴۵ درصد بود؛ در سال ۲۰۲۰ فاصله میان بایدن و ترامپ بسیار بیشتر بود. این داده به معنای جمهوری‌خواه‌شدن جامعه ایرانی‌آمریکایی نیست؛ بلکه نشان می‌دهد فرض سنتی درباره یک‌دست‌بودن گرایش سیاسی این جامعه دیگر قابل اتکا نیست.

این تحول از یک جهت دیگر نیز اهمیت دارد: اگر حتی بخشی از جامعه مخالف جمهوری اسلامی نیز نسبت به جمهوری‌خواهان و گفتمان America First نگاه مثبت‌تری پیدا کرده باشد، تعامل رسمی ایران با این جریان‌ها لزوماً برای تمام طیف‌های ایرانی خارج از کشور به یک موضوع غیرقابل قبول تبدیل نخواهد شد.

این موضوع می‌تواند زمینه‌ای برای مطالعه بیشتر درباره تحولات نسلی و سیاسی ایرانیان در آمریکا باشد.

۶. پس از ترامپ؛ مسئله فقط جانشین ترامپ نیست

ترامپ، حتی اگر در تعیین جهت کنونی حزب جمهوری‌خواه نقشی محوری داشته باشد، نمی‌تواند نقطه پایان مطالعه جمهوری‌خواهی آمریکا باشد. به دلیل محدودیت دوره‌های ریاست‌جمهوری، سال ۲۰۲۸ به‌طور طبیعی نقطه‌ای تعیین‌کننده برای آینده جمهوری‌خواهی خواهد بود. در این میان، جی‌دی ونس اهمیت ویژه‌ای دارد؛ نه فقط به دلیل جایگاه کنونی او در دولت، بلکه به دلیل تجربه مستقیم او در مذاکرات مربوط به ایران. ونس در سال ۲۰۲۶ در چند مرحله در مذاکرات مستقیم یا غیرمستقیم با طرف ایرانی مشارکت داشته و در مقاطعی از پیشرفت مذاکرات و امکان دستیابی به توافق سخن گفته است.

این تجربه اهمیت مستقلی دارد. حتی اگر ونس در آینده نامزد ریاست‌جمهوری نباشد، تجربه او نشان می‌دهد که بخشی از نسل جدید محافظه‌کاران آمریکایی می‌تواند هم‌زمان منتقد جمهوری اسلامی، مخالف برخی مداخلات نظامی پرهزینه و در عین حال آماده مذاکره با تهران باشد. این ترکیب برای سیاست ایران اهمیت دارد؛ زیرا نشان می‌دهد «سختگیری نسبت به ایران» و «مذاکره با ایران» الزاماً دو قطب متناقض نیستند. بنابراین، مطالعه نسل آینده جمهوری‌خواهان باید نه فقط بر مواضع آنان، بلکه بر تجربه عملی آنان در تعامل با ایران نیز متمرکز باشد.

۷. انتخابات میان دوره‌ای؛ چرا سیاست داخلی آمریکا برای ایران اهمیت مستقیم دارد؟

انتخابات میان دوره‌ای آمریکا نمونه روشنی از این واقعیت است که سیاست خارجی را نمی‌توان جدا از سیاست داخلی فهم کرد. در آستانه انتخابات نوامبر ۲۰۲۶، جمهوری خواهان با خطر از دست دادن کنترل یک یا هر دو مجلس کنگره مواجه‌اند و جنگ ایران، از جمله به دلیل تأثیر آن بر قیمت انرژی، به یکی از موضوعات سیاسی داخلی تبدیل شده است. گزارش‌های اخیر نیز نشان می‌دهند که هزینه سیاسی جنگ در افکار عمومی آمریکا به مسئله‌ای مهم تبدیل شده است.

ترامپ در سخنرانی ۲۲ سپتامبر ۲۰۲۶ در مجمع عمومی سازمان ملل گفت تصور می‌کند توافق با ایران پس از انتخابات میان دوره‌ای حاصل خواهد شد، اما هم‌زمان تأکید کرد که نتیجه انتخابات در تصمیم او درباره ایران نقشی ندارد. با این حال، اظهارات ترامپ را می‌توان از زاویه دیگری نیز مورد بررسی قرار داد. در انتخابات میان دوره‌ای، حزب رئیس‌جمهور مستقر از نظر تاریخی با احتمال قابل توجهی برای از دست دادن بخشی از کرسی‌های خود در کنگره مواجه است؛ از این رو، اظهارات صریح رئیس‌جمهور درباره بی‌تأثیر بودن نتیجه انتخابات بر تصمیمات مربوط به ایران را می‌توان، در کنار معنای اعلامی آن، به عنوان بخشی از مدیریت انتظارات سیاسی نیز تحلیل کرد. در این چارچوب، نمی‌توان صرفاً از روی این اظهارات نتیجه گرفت که انتخابات هیچ نقشی در محاسبات راهبردی دولت ندارد؛ بلکه باید بررسی کرد که دولت چگونه سناریوهای انتخاباتی و پیامدهای سیاسی جنگ را در افق میان مدت خود لحاظ می‌کند.

از این منظر، یکی از سناریوهای قابل بررسی آن است که دولت ترامپ، با در نظر گرفتن احتمال کاهش قدرت جمهوری خواهان در انتخابات میان دوره‌ای، ممکن است پایان جنگ ایران را نه الزاماً پیش از انتخابات، بلکه پس از آن و از طریق یک اقدام قاطع نظامی یا ترکیبی از فشار نظامی و دیپلماتیک دنبال کند.

در چنین سناریویی، هدف احتمالی می‌تواند دستیابی به یک نقطه پایان روشن و قابل ارائه در افکار عمومی آمریکا باشد؛ به گونه‌ای که دولت بتواند جنگ را از یک بحران پرهزینه و فرسایشی به یک روایت از «پایان موفقیت‌آمیز یک عملیات نظامی» تبدیل کند. با این حال، این فرضیه نباید به عنوان انتساب چنین نیتی به رئیس‌جمهور تلقی شود، بلکه صرفاً یکی از سناریوهایی است که در تحلیل پیوند میان سیاست داخلی آمریکا و جنگ ایران باید مورد توجه قرار گیرد.

اهمیت این سناریو زمانی بیشتر می‌شود که متغیر انرژی نیز در محاسبات سیاسی وارد شود. ادامه جنگ و اختلال در عرضه انرژی می‌تواند به افزایش قیمت نفت و سوخت در آمریکا و در نتیجه افزایش هزینه سیاسی برای دولت

منجر شود؛ در مقابل، پایان درگیری و عادی شدن جریان انرژی می‌تواند به کاهش فشار قیمتی کمک کند. از این منظر، یک سناریوی فرضی دیگر آن است که دولت پس از انتخابات، در صورت دستیابی به یک نتیجه نظامی و سیاسی مطلوب، پایان سریع‌تر جنگ و بازگشت ثبات به بازار انرژی را به‌عنوان بخشی از کارنامه خود در مسیر انتخابات ریاست‌جمهوری ۲۰۲۸ مطرح کند. بنابراین، برای سیاست‌گذاری ایران، مهم است که انتخابات میان‌دوره‌ای ۲۰۲۶ را نه صرفاً به‌عنوان یک رویداد انتخاباتی، بلکه به‌عنوان یکی از نقاط عطف احتمالی در محاسبات سیاسی، نظامی و اقتصادی دولت آمریکا درباره آینده جنگ ایران بررسی کند.

روبو نیز دو روز بعد تأکید کرد که حتی در صورت تغییر موازنه کنگره، رئیس‌جمهور اختیارات قابل توجهی در حوزه تحریم و استفاده از نیروی نظامی دارد. بنابراین، انتخابات میان‌دوره‌ای نه یک «کلید» برای توقف یا آغاز سیاست ایران، بلکه یکی از متغیرهای محیط تصمیم‌گیری است.

این تمایز مهم است. برای مثال، حتی اگر کنگره با رئیس‌جمهور همسو نباشد، ممکن است رئیس‌جمهور در حوزه‌هایی اختیار عمل داشته باشد؛ در مقابل، مخالفت کنگره می‌تواند بر بودجه، تحریم‌های قانونی، نظارت سیاسی و امکان تثبیت بلندمدت یک سیاست اثر بگذارد. پس باید پرسید رئیس‌جمهور چه می‌خواهد، کنگره چه می‌خواهد، افکار عمومی چه می‌خواهد و این سه چگونه بر یکدیگر اثر می‌گذارند.

۸. «سورپرایز ماه اکتبر» و سناریوی استفاده انتخاباتی از جنگ

اصطلاح October Surprise عمدتاً برای رویدادهای غیرمنتظره‌ای به کار می‌رود که در هفته‌های پایانی یک انتخابات آمریکا می‌توانند بر فضای سیاسی و انتخاباتی اثر بگذارند.

در انتخابات میان‌دوره‌ای نیز، اگرچه کاربرد این اصطلاح به اندازه انتخابات ریاست‌جمهوری رایج نیست، از نظر تحلیلی نمی‌توان امکان چنین رویدادهایی را نادیده گرفت. یکی از سناریوهایی که می‌تواند در مطالعات سیاست آمریکا مورد بررسی قرار گیرد، این است که یک اقدام نظامی بزرگ علیه ایران در آستانه انتخابات بتواند به‌عنوان یک «سورپرایز اکتبر» فضای سیاسی آمریکا را تغییر دهد. اما این موضوع باید دقیقاً به‌عنوان یک سناریو بررسی شود، نه به‌عنوان پیش‌بینی یا انتساب انگیزه قطعی به دولت آمریکا.

در چارچوب این سناریو، فرض بر این است که یک عملیات نظامی بزرگ و موفقیت‌آمیز (ز نگاه دولت آمریکا) می‌تواند به رئیس‌جمهور امکان دهد مسئله «قدرت و امنیت ملی» را در مرکز رقابت انتخاباتی قرار دهد و از آن برای تقویت موقعیت نامزدهای جمهوری‌خواه استفاده شود.

سناریوی مقابل نیز به همان اندازه باید بررسی شود: افزایش تلفات، هزینه اقتصادی، افزایش قیمت انرژی یا طولانی شدن جنگ می تواند نتیجه سیاسی معکوسی داشته باشد. این دو مسیر دقیقاً نشان می دهند که چرا سیاست ایران باید از پیش، مجموعه سناریوهای مختلف سیاست داخلی آمریکا را مطالعه کند و به یک روایت واحد درباره انگیزه های واشنگتن وابسته نباشد. در واقع، اگر قرار باشد چنین سناریویی مورد بررسی قرار گیرد، پرسش درست این نیست که «آیا ترامپ چنین کاری خواهد کرد؟» بلکه این است:

اگر یک اقدام نظامی بزرگ در آستانه انتخابات رخ دهد، چه نیروهای سیاسی از آن حمایت خواهند کرد، چه نیروهایی با آن مخالفت خواهند کرد و اثر احتمالی آن بر افکار عمومی، قیمت انرژی، کنگره و انتخابات چگونه خواهد بود؟

۹. مسئله اصلی: شناخت آمریکا، نه انتخاب میان دو حزب

هدف این رویکرد نباید آن باشد که تهران در جست و جوی «حزب بهتر برای ایران» باشد. مسئله مهم تر این است که ایران بتواند مستقل از اینکه قدرت در دست کدام حزب است، ساختار تصمیم گیری آمریکا را بشناسد.

این یعنی شناخت: رئیس جمهور، کنگره، احزاب، انتخابات، افکار عمومی، رسانه ها، اندیشکده ها، گروه های ذی نفوذ، منافع اقتصادی، تحولات اجتماعی و جمعیتی. در این چارچوب، نزدیک شدن کارشناسی و دیپلماتیک به جمهوری خواهان و شناخت نسل آینده این حزب می تواند یکی از محورهای مهم سیاست ایران باشد؛ اما این رویکرد نباید به معنای قطع یا تضعیف ارتباط با دموکرات ها تعبیر شود.

برعکس، اگر هدف، ایجاد روابطی پایدار و مستقل از تغییر دولت ها است، تعامل باید تا حد امکان دوحزبی باشد. سرمایه گذاری بر شناخت جمهوری خواهان، در این معنا، نه انتخاب یک حزب علیه حزب دیگر، بلکه جبران یک خلأ احتمالی در شناخت ساختار سیاسی آمریکاست.

۱۰. حوزه های بالقوه گفت و گو با جریان های مختلف آمریکا

گسترش ارتباط با جریان های مختلف سیاسی و فکری آمریکا الزاماً به معنای توافق ایدئولوژیک با آنها نیست. دیپلماسی می تواند بر پایه منافع مشترک شکل بگیرد. در مورد جریان های مختلف محافظه کار و جمهوری خواه، موضوعاتی مانند موارد زیر می توانند ظرفیت بررسی و گفت و گو داشته باشند:

- جلوگیری از جنگ های طولانی و پرهزینه؛
- کاهش هزینه های نظامی آمریکا در خاورمیانه؛

- امنیت انرژی؛
- امنیت کشتیرانی و تجارت؛
- ثبات منطقه‌ای؛
- جلوگیری از گسترش جنگ‌های منطقه‌ای؛
- مقابله با تهدیدهای تروریستی؛
- جلوگیری از اشاعه سلاح‌های کشتار جمعی؛
- ایجاد ترتیبات جدید امنیتی در منطقه.

این موضوعات لزوماً به معنای توافق درباره همه مسائل میان تهران و واشنگتن نیستند، اما می‌توانند مبنایی برای تعریف منافع مشترک باشند.

توصیه‌های سیاستی

۱. ایجاد برنامه دائمی مطالعه سیاست داخلی آمریکا

مطالعه آمریکا نباید صرفاً در آستانه انتخابات ریاست‌جمهوری یا هنگام بروز بحران فعال شود. ایجاد یک برنامه دائمی برای رصد سیاست داخلی آمریکا، تحولات حزبی، افکار عمومی، کنگره، انتخابات، رسانه‌ها و نیروهای اجتماعی ضروری است.

۲. ایجاد واحد تخصصی برای مطالعه جمهوری خواهی معاصر

با توجه به تحول جریان راست آمریکا، ایجاد یک واحد تخصصی برای مطالعه جمهوری خواهی جدید می‌تواند به شناسایی جریان‌های فکری، چهره‌های نوظهور و تغییرات گفتمانی این حزب کمک کند. این واحد نباید صرفاً مواضع رسمی حزب را رصد کند؛ بلکه باید اختلافات درون حزبی و شبکه‌های فکری پیرامون آن را نیز بررسی کند.

۳. مطالعه نسل آینده نخبگان آمریکایی

شناخت سیاستمداران و کارشناسانی که ممکن است در سال‌های آینده وارد سطوح بالای تصمیم‌گیری شوند، باید به یک مأموریت دائمی تبدیل شود. این مطالعه باید دانشگاه‌ها، اندیشکده‌ها، دفاتر کنگره، رسانه‌ها، شبکه‌های حزبی و سازمان‌های مدنی را نیز دربرگیرد. در این میان، سابقه تعامل هر یک از این افراد با ایران نیز باید به‌طور مستقل ثبت و تحلیل شود.

۴. گسترش دیپلماسی مسیر دوم

ارتباط با سیاستمداران رسمی تنها یکی از مسیرهای شناخت آمریکا است. ارتباط علمی و کارشناسی با دانشگاهیان، اندیشکده‌ها، روزنامه‌نگاران، کارشناسان سیاست خارجی، فعالان مدنی و جریان‌های مختلف سیاسی می‌تواند تصویر دقیق‌تری از محیط سیاسی آمریکا فراهم کند. در این چارچوب، ارتباط با محافظه‌کاران و جمهوری‌خواهان باید به‌عنوان یک مسیر مکمل و رو به رشد مورد توجه قرار گیرد، بدون آنکه ارتباط با سایر جریان‌های سیاسی آمریکا کنار گذاشته شود.

۵. پرهیز از وابستگی به یک فرد یا جناح

تجربه روابط ایران و آمریکا نشان داده است که اتکای بیش از حد به یک دولت، رئیس‌جمهور یا جناح سیاسی، آسیب‌پذیری روابط را افزایش می‌دهد. ارتباطات باید تا حد امکان متنوع، نهادمند و مستقل از تغییرات سیاسی واشنگتن طراحی شود. هدف، ساختن شبکه ارتباط با آمریکا است، نه ایجاد رابطه با یک فرد خاص.

۶. تفکیک سیاست داخلی آمریکا از سیاست خارجی آمریکا

ایران باید میان «موضع رسمی دولت آمریکا» و «فرآیند تولید آن موضع» تفاوت بگذارد. شناخت اینکه یک سیاست چگونه از ایده‌ای در یک اندیشکده یا رسانه به گفتمان حزبی، سپس به موضع کنگره و در نهایت به تصمیم اجرایی تبدیل می‌شود، می‌تواند برای طراحی سیاست خارجی مؤثرتر باشد.

۷. شناخت همزمان منافع و محدودیت‌های داخلی آمریکا

شناخت منافع آمریکا به‌تنهایی کافی نیست. هر پیشنهاد یا ابتکار دیپلماتیک باید با محدودیت‌های سیاسی داخلی تصمیم‌گیرنده آمریکایی نیز سنجیده شود: انتخابات، کنگره، افکار عمومی، پایگاه حزبی، رسانه‌ها و هزینه سیاسی تصمیم. بنابراین پرسش باید دو بخش داشته باشد: «آمریکا چه می‌خواهد؟» و «چه چیزی اجازه نمی‌دهد آن را به هر شکل ممکن دنبال کند؟» این تمایز می‌تواند به طراحی پیشنهادهایی منجر شود که نه فقط از منظر ایران، بلکه از منظر امکان‌پذیری سیاسی در آمریکا نیز قابل فهم باشند.

۸. ترسیم شبکه‌های نفوذ و مسیرهای تولید سیاست در آمریکا

نباید میان «چهره مشهور» و «بازیگر واقعاً مؤثر» یکسان‌انگاری کرد. لازم است شبکه‌های ارتباطی میان سیاستمداران، دفاتر کنگره، اندیشکده‌ها، دانشگاه‌ها، رسانه‌ها، گروه‌های ذی‌نفوذ و تأمین‌کنندگان مالی سیاسی مطالعه شود.

هدف این است که مشخص شود ایده‌ها از کجا وارد فضای سیاسی آمریکا می‌شوند، چگونه تقویت می‌شوند و از چه مسیری به سیاست رسمی تبدیل می‌شوند. این رویکرد می‌تواند شناخت ایران از ساختار واقعی قدرت در واشنگتن را از سطح چهره‌ها به سطح شبکه‌ها ارتقا دهد.

۹. ایجاد سامانه سناریونویسی و هشدار زودهنگام درباره سیاست آمریکا

به جای واکنش به تصمیم‌های واشنگتن پس از اتخاذ آنها، باید مجموعه‌ای از سناریوهای محتمل به‌طور مستمر طراحی و به‌روزرسانی شود. این سناریوها می‌توانند بر اساس ترکیب متغیرهای مختلف سیاسی و اجتماعی شکل بگیرند؛ برای مثال:

- جمهوری‌خواه در کاخ سفید + کنگره همسو + تقویت گفتمان America First؛
- جمهوری‌خواه در کاخ سفید + کنگره مخالف؛
- دموکرات در کاخ سفید + کنگره جمهوری‌خواه؛
- افزایش هزینه سیاسی جنگ در افکار عمومی آمریکا؛
- یا برعکس، افزایش نگرانی عمومی درباره تهدیدهای امنیتی و افزایش تقاضا برای سیاست خارجی سختگیرانه‌تر؛
- افزایش قیمت انرژی + افزایش هزینه سیاسی جنگ؛
- موفقیت نظامی آمریکا + افزایش احساس قدرت ملی در افکار عمومی؛
- شکست یا طولانی‌شدن عملیات نظامی + افزایش فشار کنگره برای پایان جنگ؛
- افزایش وزن America First در حزب جمهوری‌خواه + کاهش تمایل به مداخلات نظامی طولانی؛
- و تقویت جریان‌های مداخله‌گرا + افزایش برداشت عمومی از تهدید ایران.

هدف از این سناریوها پیش‌بینی قطعی آینده نیست، بلکه شناسایی مسیرهای مختلفی است که سیاست آمریکا در قبال ایران می‌تواند در آنها حرکت کند. در کنار هر سناریو نیز باید شاخص‌های هشدار زودهنگام تعریف شود تا تغییر مسیر سیاست آمریکا پیش از تبدیل شدن به تصمیم رسمی قابل شناسایی باشد.

جمع‌بندی

تحول جمهوری‌خواهی آمریکا برای ایران موضوعی مهم است، اما اهمیت آن صرفاً در این نیست که جمهوری‌خواهان را به‌عنوان «گزینه مطلوب‌تر» برای روابط با ایران شناسایی کنیم. اهمیت آن در این است که تحول در حزب جمهوری‌خواه، بخشی از تحول بزرگ‌تر در سیاست داخلی آمریکا است؛ تحولی که می‌تواند بر

تعریف منافع ملی، رابطه آمریکا با جهان، هزینه مداخلات خارجی و در نتیجه سیاست واشنگتن در قبال ایران اثر بگذارد. از این منظر، شناخت و گسترش ارتباط با جمهوری خواهان و محافظه کاران آمریکایی می تواند یکی از مسیرهای مهم برای آینده روابط تهران-واشنگتن باشد؛ به ویژه با توجه به ظهور نسل جدیدی از محافظه کاران که ممکن است هم زمان نسبت به جمهوری اسلامی سختگیر باشند و نسبت به جنگ های طولانی و پرهزینه نیز تردید داشته باشند. اما این رویکرد زمانی می تواند پایدار باشد که به یک پروژه حزبی تبدیل نشود.

هدف نباید «انتخاب جمهوری خواهان علیه دموکرات ها» باشد؛ هدف باید شناخت همه نیروهایی باشد که آینده سیاست آمریکا را می سازند و ایجاد کانال ارتباطی با آنها پیش از آنکه به تصمیم گیرندگان اصلی تبدیل شوند. بنابراین، تهران برای فهم آمریکا در دهه آینده باید از یک الگوی سنتی فاصله بگیرد: از «چه کسی در کاخ سفید است؟» به «چه نیروهایی سیاست آمریکا را شکل می دهند؟»

و حتی یک گام فراتر:

- از شناخت افراد، به شناخت جریان ها؛
- از شناخت جریان ها، به شناخت شبکه ها؛
- از شناخت شبکه ها، به شناخت مسیر تولید سیاست؛
- و از شناخت مسیر تولید سیاست، به سناریوسازی برای آینده.

در نهایت، مسئله این نیست که ایران منتظر بماند تا ببیند چه کسی در واشنگتن به قدرت می رسد. مسئله این است که پیش از رسیدن تصمیم ها به کاخ سفید، نیروهایی را که آنها را شکل می دهند بشناسد. این شاید مهم ترین تغییر لازم در رویکرد ایران به سیاست آمریکا باشد.